

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال عقلي در ايجاب و قبول

عرض شد که در بحث ايجاب و قبول، يك اشکال عقلي مطرح شده است. [1] اشکال اين است که؛ بايع با علم به اینکه می‌داند تا قبول مشتری محقق نشود انشاء او اثری ندارد، تمليکي که از ناحیه موجب محقق می‌شود زمانی محقق می‌شود که مشتری هم «اشتریت» و «قبليت» را بگوید. چطور بايع می‌تواند چیزی را قصد کند که قبل از قبول مشتری «لا يمكن ان يتحقق». به عبارت دیگر؛ بعد از انشاء، مُنشأ باید محقق شود، جای که خود مُنشئ می‌داند که به مجرد ايجاب او، تمليک و ملکیت برای مشتری محقق نمی‌شود، بلکه مشتری باید «قبليت» را بگوید، پس تا زمانی که «قبليت» نیامده، از ناحیه بايع چیزی ایجاد نشده است، آنگاه چیزی که لا يمكن أن يتحقق، كيف يقع مورداً للانشاء؟

در توضیح آن گفتیم که اگر کسی بگوید – چنانکه در سایر امور قصديه، به مجرد «قصد»، محقق می‌شود، شما با ایستادن، قصد تعظیم می‌کنید، و «تکریم»، محقق است، با نشستن و برخواستن قصد اهانت می‌کنید، و «اهانت» محقق است –، چه اشکالی دارد که بگوییم «تمليک» از امور قصديه است و به مجرد قصد، محقق می‌شود؟ جواب دادیم که معلوم است «تمليک» از امور قصدی نیست. اگر از امور قصدی بود نیازی به ايجاب یا قبول نداشت، نیازی به آلت و وسیله نداشت. اینکه می‌گوییم؛ برای ملکیت باید «بعث» را بگوییم، یعنی لفظ در تمليک دخالت دارد و مجرد قصد، کفایت نمی‌کند.

جواب مرحوم امام(قده) از اشکال عقلي

امام(رض) در جواب از این اشکال فرموده اند: [2] این اشکال در صورتی است که ما الفاظ ايجاب و قبول را بعنوان «مؤثرات» و «علل تکوینی» قرار دهیم. اگر بگوییم الفاظ ايجاب و قبول، تکویناً مؤثر است و بمنزله علل تکوینی است، آنگاه این اشکال مطرح می‌شود. اما اصلاً معقول نیست – حتی در حدّ احتمال – که «بعث» مثل علل تکوینی باشد چرا که در علل تکوینی، معلول بعد از علت محقق است، ولي اینجا بعد از «بعث»، ملکیت محقق نمی‌شود. پس اگر اینها بعنوان مؤثر و علل تکوینی نیست، چیست؟ می‌فرمایند این الفاظ، موضوع برای اعتبار عقلاست.

عقلاء در معامله‌ای اعتبار ملکیت می‌کنند، یا در نکاحی زوجیت را اعتبار می‌کنند، که موجب، ايجاب را بخواند و قابل هم قبول را بگوید. وقتی ايجاب و قبول آمد، تازه اگر بقیه شرایط هم محقق باشد، می‌گوییم این، ظرف و موضوع اعتبار عقلاست. این مطلبي بسیار مهم است؛ که الفاظ هیچ تأثیری ندارند. یعنی وقتی گفت «بعث»، طبق این بیان و این تحقیق، این لفظ در ایجاد ملکیت هیچ تأثیری ندارد. وقتی گفت «قبليت»، این لفظ در تحقق ملکیت برای مشتری اثری ندارد.

برای اینکه موارد بسیار زیادی است که این الفاظ اتفاق می‌افتد و ملکیتی هم واقع نمی‌شود. مثلاً در جایی که صبیّ «بعث» یا «اشتریت» را بگوید، لفظ هست اما ملکیت نیست. پس معلوم می‌شود ملکیت، امری اعتباری است که عقلاء یا شارع آن را اعتبار می‌کنند. منتها اگر از عقلاء بپرسیم شما در چه ظرفی تملیک و تملک را برای طرفین اعتبار می‌کنید؟ می‌گویند جایی که انشاء باشد، بدون انشاء برای کسی اعتبار ملکیت نمی‌کنیم. پس در خود انشاء، تأثیر و تأثیری نیست. مثلاً جایی که زوج می‌گوید «زَوْجُكَ نَفْسِي»، و زوج هم می‌گوید «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ»، این الفاظ تأثیری ندارد.

يك مطلبی را برخی از عوام مردم و یا بعضی از این روشن فکرهای بیسواد و آنهایی که حظّی از علم نبرده اند - جز مشتّی الفاظ که در ذهن خودشان قرار داده‌اند - می‌گویند چه فرقی می‌کند، جایی که زن و مرد، نعوذ بالله به زنا و رابطه غیر مشروع راضی هستند، با جایی که صیغه خوانده می‌شود؟ می‌گویند اینجا فقط دوتا لفظ آمده، مگر این دو لفظ چه تغییر و تحوّل را ایجاد می‌کند؟ جوابش این است که بله، خود این دو لفظ در عالم تکوین تغییری را ایجاد نمی‌کند، اما وقتی این دو لفظ آمد، ظرف می‌شود برای اینکه عقلاء و شارع بین این زن و مرد عقله زوجیت را اعتبار کنند و این اعتبار، هم حدوثاً هست و هم بقائاً، یعنی هم برای شروعش به اعتبار عقلاء نیاز است و هم برای بقایش باید اعتبار عقلاء باقی باشد.

فرمایش محقق عراقی(قده) و نقد امام(ره) بر آن

مرحوم محقق عراقی(قده) تعبیری دارند که؛ «عقلاء بعد از اعتبار یک قانونی کلی، دیگر در مصداق نیاز به اعتبار ندارند».[3] دقت کنید! ایشان می‌فرمایند عقلاء بنحو يك قانون کلی می‌گویند هر جا دو نفر با شرائط این الفاظ را بین هم رد و بدل کردند، ما ملکیت را اعتبار می‌کنیم، اما دیگر در خصوص معامله بین زید و عمرو، لازم نیست يك اعتبار جدا کنند. امام(رض) با این فرمایش مرحوم محقق عراقی(ره) مخالفت کرده و می‌فرمایند: مصادیق امر اعتباری، اعتباری است.

نمی‌توان گفت آن کلی را عقلاء اعتبار کرده اند اما در این مصادیق دیگر اعتباری ندارند. بلکه در هر مصداقی يك اعتباری دارند. و شاید بخواهند بفرمایند که لازم نیست توجه به این اعتبار باشد. الان مگر همه عقلاء از تمام معاملاتی که شما یا مردم انجام می‌دهند، خبر دار می‌شوند؟ عقلاء که از این معاملات اطلاع پیدا نمی‌کنند، امّا يك اعتبار ارتکازی در هر معامله‌ای وجود دارد، یعنی الان که يك معامله بین زید و عمرو واقع شده است، اگر از عقلاء بپرسیم، می‌گویند بله، ما در اینجا اعتبار داریم.

مرحوم عراقی(ره) می‌گوید اگر در خصوص زید و عمرو از عقلاء سؤال کنیم، عقلاء می‌گویند به ما چه ارتباطی دارد، شما دو نفر این الفاظ را رد و بدل کردید یا نکردید، ما کلی می‌گوییم هر کسی این کار را کرد اعتبار ملکیت هست، اما در خصوص این مورد بخصوصه که آیا اعتبار هست یا نه، ما دخالتی نمی‌کنیم. اما امام(رض) می‌فرمایند نه، نمی‌شود که خود آن کلی، يك امر اعتباری باشد، اما مصادیقش اعتباری نباشد. مصادیق يك کلی اعتباری، اعتباری است. در نتیجه در تمام معاملات، ملکیت بین طرفین حدوثاً و بقائاً به اعتبار عقلاء منوط است.

دفاع استاد از محقق عراقی(قده)

به نظر می‌رسد می‌توانیم در دفاع از مرحوم عراقی(قده) و جمع بین فرمایش ایشان و مرحوم امام(ره) همین را بگوییم که ایشان می‌خواهد بفرماید دیگر در مصداق، يك اعتبار مستقلّ لازم نیست، یعنی زید و عمرو که در بیع ایجاب و قبول را می‌خوانند یا در نکاح که يك مرد و يك زن، ایجاب و قبول را می‌خوانند، در خصوص این مورد دیگر اعتبار مستقلّ لازم ندارد. اگر مراد مرحوم عراقی(ره) این باشد، حق با ایشان است. و اما اگر مقصود این است که اصلاً به هیچ وجه در مصداق اعتبار نمی‌کنند، حق با امام(ره) است، زیرا مصداق امر اعتباری، باید اعتباری باشد.

پس خلاصه این شد که عقلاء بنحو قانون کلی می‌گویند که هر کسی ایجاب و قبول را بخواند ما ملکیت را اعتبار می‌کنیم و شارع هم این قانون کلی عقلایی را امضاء کرده است - امضاء شارع یعنی من هم ملکیت را اعتبار می‌کنم - و در مصداق، اعتبار مستقلی لازم نداریم، یعنی همان اعتبار کلی در مصداق هم هست. اگر مراد مرحوم عراقی (ره) همین است که «ما اعتبار مستقل لازم نداریم»، حرف درستی است. اما بالاخره این اشکال حل می‌شود که این الفاظ، مؤثر تکوینی نیستند، بلکه موضوع و ظرف هستند برای اعتبار عقلاء، یعنی عقلاء می‌گویند هرگاه چنین الفاظی رد و بدل شد آنگاه ما ملکیت را اعتبار می‌کنیم، لذا دیگر این اشکال مطرح نمی‌شود.

این نکته را هم در تکمیل مطلب عرض کنم که در ادامه فرموده اند؛ حتی در موردی مثل «حیازت»، که لفظی هم در کار نیست، نیز خود «حیازت» تأثیر تکوینی ندارد، آنچه دخالت دارد اعتبار عقلاست. عقلاء می‌گویند اگر از مباحات اولیه، دور یک زمین را تحجیر کردید یا مالی را حیازت کردید، ما ملکیت را برای خصوص آن شخصی که حیازت کرده، اعتبار می‌کنیم.

سپس فرموده اند عبارات قدمات ظهور در این دارد که «الفاظ عنوان مؤثر را دارند». امام (قده) می‌فرمایند ما می‌توانیم جواب دهیم و بگوییم؛ بایع اگر بخواهد ایجاب را بعنوان «تمام العلة» قرار دهد، آن را علت برای تملیک می‌داند و تملیک تا «قبلت» نیاید محقق نمی‌شود. اما اگر بایع بخواهد ایجاب را بعنوان «جزء العلة» قرار دهد، که می‌گوید ایجاب من، جزء العلة است و جزء دوم علت هم قبول مشتری است، این دوتا با هم، علت تامه را تشکیل می‌دهند و ملکیت می‌آید.

بعبارة اخرى اشکال صاحب مقایس، در صورتی است که ما بخواهیم خود ایجاب را علت تامه برای تحقق ملکیت قرار دهیم، اما اگر جزء العلة شد دیگر مانعی ندارد.

اشکال تعلیقی بودن عقود و جواب از آن

چنانکه قبلاً گفتیم؛ محقق نائینی (قده) وقتی بیع را تعریف می‌کند می‌فرماید «تملیک عین بمال فی ظرف قبول مشتری»، که آن قید «فی ظرف قبول مشتری» را برای جواب از این اشکال عقلی آورده است، که مراد ایشان این است که؛ تملیک بایع در ظرفی است که مشتری هم قبول کند، پس جزء العلة می‌شود. اما سؤال دیگر این است که آیا این تعلیق نمی‌شود؟ شما وقتی می‌گویید ایجاب، جزء العلة است، این معلق بر این است که قبول بیاید، و قبول، معلق بر این است که قبلاً ایجاب آمده باشد، و نتیجه‌اش این است که تمام عقود تعلیقی می‌شود، که در هر عقدی؛ ایجاب معلق بر قبول است.

جواب این است که اولاً جایز نیست عقدی معلق واقع شود. بیع تعلیقی هم درست نیست، فقط بعضی از عقود معلق هستند، مثل وصیت، که معلق بر موت موصی است، اما در بقیه عقود تعلیق راه ندارد. یعنی مجموع عقد نباید معلق بر شیئی باشد. حالا اگر اصلاً بگوییم ایجاب معلق بر قبول شود چه اشکال دارد؟ ثانیاً اینجا اصلاً تعلیق نیست، اینجا تأثیر ایجاب، در ظرف قبول مشتری است، و تأثیر مشتری، در ظرف تحقق ایجاب است.

پس جواب این شد که ما اگر این الفاظ را مؤثرات هم بدانیم، از آنجا که هر کدام بعنوان جزء العلة است، اشکالی تولید نمی‌شود، و اشکال صاحب مقایس در جایی است که ما بگوییم ایجاب، علت تامه تملیک است. مرحوم شیخ (قده) نیز می‌فرماید که «تحقق قبول، شرط انتقال در خارج است نه اینکه در نظر ناقل باشد» [4]. بعد هم می‌فرماید «فتأمل»، که وجه تأملش هم این است که همانطور که در خارج، تا قبول نیاید انتقال واقع نمی‌شود، در نظر ناقل هم همینطور است و فرقی نمی‌کند.

خلاصه و نتیجه بحث

این خلاصه جواب از این شبهه عقلی بود. و لازم بود این شبهه عقلی را بیان کنیم، چون این شبهه در تمام ایجاب و قبولها جریان دارد. البته اینجا بعضی از قدماء گفته اند؛ این الفاظ ایجاب و قبول، بعنوان سبب و مسبب است. بعضی گفته اند؛ بعنوان آلت و ذی الاله است، و طریق برای تحقق است اما تأثیر تکوینی ندارد. اما تحقیق مطلب همین است که از قول امام(ره) عرض کردیم؛ که نه عنوان آلیت دارد و نه عنوان سببیّت، بلکه ظرف است، یعنی موضوع برای اعتبار عقلاست.

چنانکه می‌گویید خود «صلاة»، متعلق و ظرف برای این است که شارع حکمی را بر او اعتبار کند، اما متعلق تأثیر تکوینی بر این حکم ندارد، اما شارع، وجوب را جایی می‌آورد که يك متعلق را در نظر بگیرد، بدون در نظر گرفتن متعلق که وجوب نمی‌آید. تمام الفاظ عقود و ایقاعات هم همینطور است. لذا این که می‌گویند این الفاظ چه تأثیری دارد؟

جوابش این است که اگر این الفاظ نباشد، عقلا اعتبار نمی‌کنند، و اگر عقلا اعتبار نکردند، آثار ملکیت بر آن بار نمی‌شود.[1] - اساس این اشکال در کتاب «مقایس الانوار»، صفحه 115، سطر هفتم مطرح شده است.[2] - کتاب البیع، ج 1، ص: 14[3] - مقالات الاصول، ج 1، ص 13[4] - مکاسب محرمة، ج 3، ص 17

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.